

فلسفه و معاصر

ژیزک متفکری است که همزمان از فلسفه
فیلم، غذا، روانکاوی و مارکسیسم می‌گوید

مارکسیست و لذت

جان تورنهیل / فاطمه بنویدی

یک خبرنگار خوش ذوق «فایتنشپال تایمز» پی جوی اسلاوی ژیزک شده است و با او در وستورانی در زادگاه ژیزک - لیوبلیانا پایتخت اسلوونی - قرار می‌گذارد. هنگام صرف غذا و دسر و باقی ماجرا حرف‌هایی از فلسفه، سرماپه‌داری، مارکسیسم و... به میان می‌آید تا خواننده این گزارش گفت‌وگوی جذاب بتواند از آرا و افکار ژیزک سر در بیاورد. زبان و شیوه کار جان تورنهیل - گزارشگر این گزارش - همچنان که گیرا و پرکشش است از لحاظ روزنامه‌نگاری هم آموزنده است. ترجمه متن این گزارش گفت‌وگوراً با هم می‌خوانیم.

سینماست. درس گفتارهای شگفت‌انگیزی در سراسر جهان ارائه می‌کند و نظریه مارکسیستی، روانکاوی فرویدی و فرهنگ عامه را با هم می‌آمیزد. او فهرمان یک فیلم (ژیزک/Žižek) است که حاوی برخی از درس گفتارهای همراه یا تودگی اوست و برای فیلم دیگری است (راهنمای منحرف به سینما: The Pervert's Guide to the Cinema) نیز تدریس کرده‌اند. تدریس در هم‌بهم و انتقادی از ۲۳ فیلم عامه‌پسند ژیزک که اکنون به مدیریت بین‌المللی موسسه علوم انسانی بریک در دانشگاه لندن منصوب شده است سال گذشته از سوی وبسایت مجله فارین افرز جزو ۲۵ روشنفکر رده اول جهان انتخاب شد. او همچنین در ژورنال بین‌المللی مطالعات ژیزک مورد تحسین قرار گرفته است. نشریه‌های آن لاین که در سال ۲۰۰۷ به دست گروهی از ستایشگران برای بحث در باب ایده‌های او و یافتن فراغتی از حسروصداهای فرهنگی

در راهم به لیوبلیانا (پایتخت اسلوونی) برای دیدار اسلاوی ژیزک. ۲ تفسیر متفاوت از این مورد و کارش خواندم؛ یکی این فیلسوف اسلوونیایی مارکسیست مشهور را روشنفکری گستاخ و پر حرارت توصیف می‌کند که شیوه فهم ما از جهان را متقلب کرده است (من مشکوکم بودن این توصیف را - الان که دارم این متن را می‌نویسم - تصدیق می‌کنم) و تفسیر دیگر می‌گوید که او یک دلفک پیر است که طعم موزیانه و «درخشش جوانی پرت کن»ش قصد او برای پخش‌سودن توانایی‌ریسم و اعاده حیثیت از بسیاری از شرارت‌های پیرین ایده‌های قرن بیستم را پنهان می‌کند.

ژیزک راه هر طریق که ببینید، در برنگیختن جدال فکری به لب تعداد دارد. او که مولف رشتمای از کتاب‌های تحریک‌کننده در باب سیاست، روانکاوی، ایده‌تولوزی و



ایش های صوتی فراگیر؟ به راه افکار.

ژیزک مجموعی از فریبندگی، پریشان حال است وقتی به رستوران پری ویستو در قلب پایتخت چشم‌نواز اسلوانی - جایی که در آن زاده شده است - می‌رسد؛ شنوار چین به پا و پیراهنی آبی و چهار خفته به تن، یا مویی شانه‌خورده و ریشی نامرتب این فیلسوف ۹۰ ساله یک ماشین لیدی تولید فکر است که با سرعتی دیوانه‌وار کار می‌کند. با لهجه اسلوانیایی، زبان دنیوی و نحو بعضاً معذب، کلمات از درون او در قالب سیلابی از تفسیر اسنوار بر جریان سیال آگاهی سرزیر می‌شوند هنوز متوا بر نداشتیم که او شروع کرده است به بحث درباره دیالکتیک که در مراحل ابتدایی است نهش قلبش. از امانات بزرگ کردن فرزند ۹ ساله‌اش، فقدان غیر قابل قبول «تفریح بورژوازی خوب»، غذای ماکول یا اسباب بازی های جذاب در دیزنی لند، پاریس، دوران دانشجویی اش در پاریس، و سرزدن های محبوبش به برلین، می‌گوید: «زندگی ام کاملاً آشفته است».

عاشق کوشیم زندگی هایلان را با سفارش غذاها آسان کنیم اما ژیزک از آمیزه دستچین بین‌المللی استنکارد و غذاهای مخصوص اسلوانیایی در این منو گریخ شده است. آن هم در مکانی که روزگاری محل ملاقات روشنفکران کمونیست یوگسلاوی بوده و اکنون به یک پتر بورژوازی با سقف آجری طاقدار و پرتره‌های عتیقه از افسران مدال گرفته ارتش بدل شده است. او به شوخی می‌گوید: «اگر از اصطلاحات استالینیستی من استفاده کنیم این رستوران نیرسخ ایدئولوژیکی واضحی ندارد». او سوپ تهیه شده از قارچ های خوش طعم محلی را توصیه می‌کند و خودش منالینون های گوسله بر می‌دارد. من اسب واکنار می‌گذارم و در عوض بره یا آویشن را انتخاب می‌کنم.

از او درباره بحران مالی می‌پرسم و اظهار امیدواری می‌کنم که آتش بازی ای سیاسی بر سر عذاب های مرگ سرمایه‌داری اتفاق بیفتد می‌پرسم: «آیا بحران، بشارت‌دهنده انقلاب نیست؟» به شیوه‌های بیست و سترو می‌پرسد: «چون می‌دهد، نه، نه، نه، من یک مارکسیست بی اندازه فروتنم، من شخصی فاجعه‌نگر نیستم، نمی‌گویم که

انقلاب همین جور بر استه کاملاً آگاهم که هر نوع راه‌حل کمونیستی به سبک قدیم مردود است».

با این حال او اصرار دارد که بحران مالی، آرمان شهرگرایی لیبرالی را که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۸۱ رواج یافت و نیز همه لغظتی‌ها درباره «پایان تاریخ» و از بین برده است. حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر و رکود مالی، این اسطوره را منهدم کرده است. که اختصار بازار و لیبرال دموکراسی پلیس همه پرسش‌ها را در چینه دارد. در کوتاه مدت، دست‌کم حکومت‌ها تنظیم دولتی بیشتر را در کار خواهند آورد و نیز می‌کوشند در سطح جهانی نظام سرمایه‌داری را تقویت کنند. در این معنا، او بر آن است که پارک لوبنمای لیبرال ممکن است روزی در ردیف بهترین رئیس جمهورهای محافظه کار تاریخ آمریکا به شمار آید.

ژیزک می‌گوید، اما حتی اگر سرمایه‌داری موقتاً مرمت شود، این امر باعث حل و فصل تناقضات ذاتی اش نخواهد شد. فروپاشی نگران کننده جامعه به شکل های جدیدی از آوار تپید و دولت‌های اضطراری خواهد انجامید. او نظامی شدن فزاینده ایتالیا را بر چسبه می‌کند. آنجا که حکومت، ارتش و باه نایل فرستاده تا با مافیا برخورد کند. او مدعی است که ساتو پائولو در برزیل در حال جهش به تسخای واقعی از قیام بلید رنر (Blade Runner/1982) است. شهر اکنون ۲۰ فرودگاه هلی کوپتری دارد. با فروتمندلی که در سطحی دیگر به منطقه فقر اسفر می‌کنند.

به باور او، سرمایه‌داری از حل و فصل بزرگترین چالش های روز عاجز است: فاجعه زیست‌محیطی و سوءاستفاده از تکنولوژی اطلاعات. حقوق مربوط به دلاری های فکری و پایورنتیک از نیتک زیستی. او جوامع باید صور جدیدی از مالکیت و اجناس هسگنی را ابداع کنند و گرنه از بین می‌روند. او می‌گوید: «تقد اصلی من از سرمایه‌داری لیبرال این نیست که این سرمایه‌داری بد است بلکه این است که نمی‌تواند به نحوی بی حد و حصر موجودیت داشته باشد. کمونیسم را باید از نو ابداع کرد».

هگل در میان سنت فلسفی خاص آلمان - پندتالیسم آلمانی - چهارمی بر چسبه و به تعبیری تعیین کننده است. بخش عمده ای از ساجانه نظری ژیزک بر تفسیر آرای هگل - به ویژه در ارتباط با سوزه - استوار است. سوزه حساس هگلی، عنوان کتاب مهمی است از ژیزک در همین باره که قسمت مهمی از آن، به ترجمه مراد فرهاد پور، در کتاب مر خداداد، ۱۰ گزینده مقالات اسلوانی ژیزک چاپ شده است.

مصحح Financial Times, March, 2009

املاوی زوی کبیر خلاف بسیاری از نظریه پردازان مارکسیست در عرصه اقتصاد سیاسی که چلنگی معتقدند، یکی از این بحران‌های خسیرت‌آمیز را می‌شناسد و می‌گوید: «در سال‌های گذشته شاهدیم که سرمایه‌های کوچک‌تر این دو وارد شد که در نهایت به جای تمارک‌ها و بانک‌های محلی، مختلف‌تری را بر جای بحران‌های فعلی جهان جایگزین‌اند و در نتیجه به ایدئولوژی‌های پهلوی قدیم به نظر می‌آید»
 در باب بحران‌های جهانی و می‌باید در مقاله دیگری بنویسیم. هر چه بگویم اصطلاح کرده

در همان حال که سالادهای سبزمان را می‌خوریم و با لایه‌های گوشت خوشمزه‌مان دست و پنجه نرم می‌کنیم، ژیزک می‌گوید که آنچه مشخصاً مورد علاقه اوست نبرد ایدئولوژیکی بر سر چگونگی تفسیر بحران مالی است. ایدئولوژی مسلط می‌کوشد تفسیر را از گردن سیستم سرمایه‌داریته جهانی در کل بردارد و به گردن الحرفات نصادفی آن بگذارد؛ نظیر تنظیم کاملاً سهل‌انگارانه بازار یا فساد نهادهای عظیم مالی از برخی جهات، این وضعیت به سرمایه‌داران اجازه داده است ارزش‌های خود را حتی به شیوه‌های گستاخانه‌تر به رخ کشند. آنها در همان حال که برای دل استریت ضلالت می‌کنند، در حال تکه‌پاره کردن توانمندی و چانه‌زنی‌های جمعی در جنرال موتورز و موبایل کردن مسائل دارای فوریت جهانی، ایدز و گرسنگی‌اند. امروزه مسأله این است که وقتی شما آشوب و بی‌نظمی دارید، مردم قدرت را می‌بایست و نقشه‌برداری شناختی‌شان و راز دست می‌دهند. لاجرم این پیکار کشنده بر سر اینکه کدام تفسیر پیروز خواهد شد به وجود می‌آید. هرگز از یاد نبرید که هیتلر همین‌طور پیروز شد»

به زعم ژیزک دلیل اینکه هیتلر در دهه ۱۹۳۰ به قدرت رسید این بود که او جذاب‌ترین تفسیر از رویدادهای فاجعه‌بار را پیش نهاد. او با این ادعا که در جنگ جهانی اول به ارتش آلمان خیانت کردند و نیز با انداختن تفسیر همه چیز به گردن یهودیان، به سادگی چاه‌پلوسی آلمانی‌ها را کرد.

سالاد میوه سفارش می‌دهیم. ژیزک سخت با شیوه تفسیر وقایع توسط جوامع و نیز با نظام‌های عقیدتی‌ای که سیاست را پشتیبانی می‌کنند، درگیری ذهنی دارد. یکی از قدرتمندترین «کارخانه‌های ایدئولوژیکی» نظیر او هالیوود است که در شکل‌دهی به فهم ما از جهان نقش موثری دارد. ژیزک انسان می‌کند که از بسیاری فیلم‌های هالیوود لذت می‌برد و می‌گوید که برخی از بهترین‌ها نظیر برش‌های کوتاه (Short cuts) و ابرت آلتمن، سزاوار آن هستند که هنر خواننده شوند و بر بسیاری از فیلم‌های جعلی اروپایی برتری دارند. اما به قول او هالیوود در عین حال در خدمت هدف ایدئولوژیک دیگری هم هسته شکل‌دهی به شیوه پیش‌بردن زندگی‌مان و «منظورم شکل‌دهی ایدئولوژیک بزرگ نیست» چیزی که مورد علاقه من است ایدئولوژی به‌منزله بخشی از زندگی روزمره‌مان است. علاقه من این است پیام چیست؟ من دوست دارم باغزار متفاوتی بیایم که داستان دیگری را عرضه می‌کند»

نایتانیک (۱۹۹۷) زافرزی بگیرد بنا بیشتر تماشاگران این فیلم را یک داستان عشقی سرواست می‌دانند. بسیاری از منتقدان به لحن ضدسیستمی فیلم اشاره کردند؛ اینکه مسافران ثروتمند بی‌رحمانه در حالی که افراد فقیر عرشه‌های پایینی، همدل‌تر هستند. اما به زعم ژیزک، این فیلم بیشتر از آنکه نظم اجتماعی را برانگیزد، آن را تقویت می‌کند. روایت اصلی درباره دختری متمول و تیار شده است که هویت خود را از دست داده است. او به سراغ عاشقی از طبقه پایین می‌رود تا سرزندگی خود را بازیابد تا تصویر او یا «هن» خویش را کامل کند. عاشق عملیات تلبولی او را می‌کشد. هوسیس بعد از اینکه کار انجام شده (پسر) می‌تواند گورش را گم کند. او آن چنان که در نظریه می‌گوییم، یک میانجی گر محوشونده محض (pure vanishing mediator) است. این یک داستان عشقی نیست؛ استناری خون‌آشام گونه و خودخواهانه است»

پس از بحث درباره «پیام‌های ایدئولوژیکی» بنمن (۱۹۸۹)، «پاسهای کونگ‌فو» (۲۰۰۸)، و «زندگی دیگران» (The Lives of Others/2006)، که همگی به‌طور مختلف در این باب کاوش می‌کنند که ما چگونه می‌توانیم با فریب سر کتب، بی‌رحمی به شباهت‌های میان فیلم فاجعه‌ناک هالیوودی «آرماگدون» (Amageddon/۱۹۹۸) و «سقوط برلین»، فیلم استالینیستی بزرگ (۱۹۲۹). این ژیزک را تحریک می‌کند به حرف‌زدن درباره کشش متقابل هالیوود و استالینیسم پیشرفته؛ اینکه چگونه سازندگان «کینگ کونگ» (۱۹۳۳) ایده یک گوریل غول‌آسای بالای یک آسمانخراش را از معجزان فوتوریستی در پدیده که می‌خواستند تندیس غول‌آسایی از لندن را بر بالای کاخ سوویت‌ها (شوروی‌ها) قرار دهند؛ اینکه چگونه ستارگان فیلم محبوب استالین، چنچر و اجرز (Ginger Rogers) و فرد استر (Fred Astaire) بودند.

آنچه مشخصاً مورد علاقه ژیزک است، این است که چگونه فیلم‌هایی که ظاهراً در برابر ایدئولوژی غالب مقاومت می‌کنند، نظیر نایتانیک، اغلب در خدمت تقویت آن هستند. در دوران کمونیسم نیز ماجرای شبیه این وجود داشته؛ مردمی که جوک‌های ظاهراً براندازانه می‌گفتند فقط به ترویج کلی‌مشری و بی‌اعتنایی دامن می‌زدند که خود دقیقاً همان چیزی بود که نوستالکتورا یا نخبگان حزب برای تسلط میسر نشان به آن نیاز داشتند. ژیزک که یکی از اعضای حزب کمونیست حاکم در روزهای افول پوکسلای بود، به خوبی به یاد می‌آورد که رهبران کشور، رژیم را به لطف سواد چستین از انفعال جمعیت سر پا نگه می‌داشتند.

**ژیزک، این مار کسیست فروتن، می گوید
روزگار ما چنان خارق العاده است که ما
پیش از آنکه به شیوه‌های ملموس دست به
عمل بزنیم، نیاز داریم کاملاً بفهمیم چه
اتفاقی دارد اطرافمان می افتد. او می گوید:
«ما باید رد کنیم و تأمل کنیم و فکر کنیم»**

«احسن» خطاب می کند. او سپس می گوشتد و بیکرد اشکلا همیشه نسبت به استالینیسیم را روشن کند. او لا او بی رنگ همه رنج بشری به بار آمده در دوره استالین را تصدیق می کند و ماجراهای «چلب و ترسناکی» و «سرهم می کند که گویای قسوت استثنایی آن دوران اند. اما او اصرار دارد که ما باید کوشش های بیشتری برای فهم استالینیسیم به خرج دهیم. می گوید: «می توان استدلال کرد که خشونت دوره او از زمان هیتلر بیشتر بود. اما هیتلر آدم بدی بود که اصلاح کرد قصد دارد کارهای بدی یکنند و این کارها را هم کرد. ترازوی حقیقی استالینیسیم این بود که این جریان به عنوان نوعی فوران مردمی برابری رهایی بخشی به راه افتاد. ما هیچ نظریه خوبی در این باره نداریم که چرا این جریان به کابوسی به مراتب بدتر بدل شده».

پنا به ادعای او آنچه ما اغلب از درک آن باز می مانیم، این است که استالینیسیم یک ضد انقلاب بود که با بلند پروازی های بوتویایی «مایدانسکی» و افراطی ای مخالفت می کرد که رهبران پاشویک در دهه ۱۹۲۰ از آنها دفاع می کردند. افراتویون کمونیست روزی را پیش بینی می کردند که کارگران در جامعه ای کامل و بدون هیچ نیازی به عواطف پاشویکی نام، زندگی کنند و جنسیت و زندگی خانواده به کلی پشت سر گذاشته شود. اما استالین به مراتب محافظه کار تر بود. او علیه هنر تجربی و اکنش نشان داد و بر قناعت زندگی خانوادگی انگشت تأکید گذاشت. «استالینیسیم با این آرمانشهرهای منفی [dystopia] که از این هم دهشتناک تر بودند مخالف بود. استالینیسیم - در این معنا - بازگشتی به زندگی عادی است. مردم این را از یاد می برند».

اما آیا امثال ژیزک باید این همه زمان صرف تلاش برای فهم جهان کنند آن هم وقتی مسأله - چنان که مارکس تأکید داشت - تغییر آن است؟ ژیزک، این مارکسیست فروتن، می گوید روزگار ما چنان خارق العاده است که ما پیش از آنکه به شیوه های ملموس دست به عمل بزنیم، نیاز داریم کاملاً بفهمیم چه اتفاقی دارد اطرافمان می افتد. او می گوید: «ما باید رد کنیم و تأمل کنیم و فکر کنیم».

نقش فیلسوفان از دید او کمک به روشن کردن پرسش هایی است که جوامع باید بپرسند و واداشتن مان به فکر کردن، و نه سرهم کردن راه حل های حاضر آماده برای همه مسائل مان. او می گوید: «من احساس می کنم جادوگری ام که فقط کلاه خلق می کند و نه هرگز خرگوش».

او می گوید: «گر به زور اسلحه از من می پرسیدید که چه چیزی را واقعا دوست دارم، می گفتم خواندن اپدالتیسیم آگسلی، هگل را. چیزی که از همه بیشتر دوست دارم، چیزی که عاشقش هستم، همین عینیت باور است». هر چند مردمی ممکن است ادعا کنند که اعتقادی به سیستم سیلی نداشتند، کلبی مشربی خوش گونه آنها به این سیستم اعتبار می بخشد. به زعم ژیزک، این نکته تماماً به واسطه نظریه «فتیشیسیم با پتور مانگرای کلاسی» مارکس توضیح داده شده است. ایده ای که مطابق آن، شیوه رفتار ما در جامعه، بیشتر توسط نیروهای عینی بازار تعیین می شود تا باور های ذهنی؛ «آنچه اهمیت دارد کاری است که انجام می دهی، نه فکری که می کنی - من شیفته این معکوس سازی دیالکتیکی ام».

ژیزک سپس به سراغ ترجیح بندی درباره آهنگ های وقیح رژه نظامی می رود که طی خدمش در ارتش یوگسلاوی از آنها خوشش آمده بود. او یکی از این آهنگ ها را از فیلم «غلاف تمام فلزی» (Full Metal Jacket / 1987) می خواند و موقفا باقی مکالمات در رستوران را به سکوت می کشاند. او در ادامه می گوید: «آنچه از خدمت سربازی یاد گرفتم این بود که همه این چوگهای وقیح، همه این صور آشکار طغیان، دقیقاً همان چیزی اند که قدرت برای باز تولید خود نیاز مندشان است. آنها هیچ جنبه پرتانز انمای ندارند».

ولی درباره استفاده خود ژیزک از طنز چه باید گفت؟ در مقاله ای محکوم کننده در The New Republic، آدام کرش (Adam Kirsch) یکی از سردبیران این نشریه، ژیزک را به فساد اخلاقی متهم کرده و پرسید: «آیا مخاطبان او آن قدر سرگرم خندیدن به جوک های او نمی شوند که برای گوش دادن به آنچه واقعا برای گفتن دارد وقت کم بیاورند؟». کرش استدلال کرد که ژیزک، در لاف کمی، سعی در «خشی کردن دستنورد همه متفکران مابعد جنگی دارد که به ما آموختند توالتینال سیم، دهشت انقلابی، خشونت بوتویایی و یهودستیزی را موردی ناز و ادب گفتار سیاسی جدی بد کنیم». گذشته از هر چیز، ما بنگست با این استدلال آشکارا بی معنای ژیزک در کتاب اخیرش یعنی «در دفاع از آرمان های از دست رفته» (In defence of Lost Causes) (انتشارات روسو) به چه نتیجه ای برسیم؟ استالین، خالق برخی از عظیم ترین جنایات قرن بیستم، «سانیت بشر را نجات داد»؟

ژیزک که به وضوح از حمله کرش زخم خورده است، این منتقد آمریکایی اش را